

دکتر شمس الدین احمد
رئیس بخش فارسی دانشگاه کتیر

حافظ و جمال پرستی

[جناب آقای دکتر شمس الدین احمد رئیس محترم بخش فارسی در ماه آوریل سال جاری برای شرکت در کنفرانس جهانی افسح المسکین سعدی شیرازی و نواب شیراز از طرف دانشگاه شیراز دعوت شده بودند. رئیس محترم ما راجع به شاعر و عارف کم نظیر نواب شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن دانشگاه معظم در حضور دانش مندان و متفکرین و استادان کشور ایران و کشورهای خارجی نطقی ایراد فرمودند که بسیار مورد تحسین و ستایش حضار از جمله قرار گرفت. (بیک عینا آن را برای خوانندگان محترم این مجله نقل میکنیم - مشک آنست که خود بویید نه آنکه عطار بگوید - اداره]

جمال پرستی و زیبایی شناسی از خصایص ارزنده قوم آریائی بوده است. علت جود این امر تا حدی مربوط به منظره های دلکش طبیعی است که این قوم را چون کودکی زاده در آغوش خود پروراند. مناظر طبیعت در روحیه اقوام تأثیر بسزائی دارد. انگلیسی ها ادعا می کنند که یکی از علل شهامت آنها نزدیکی این قوم به اوقیانوس باشد که مجبورند بطور مداوم با این دریای متلاطم دست و پنجه نرم کنند. ایرانیان نجیب بازماندگان نژاد آریائی هستند بیش از هر قوم دیگر زیبایی شناسی گرا میگردند. علاوه خصوصیات ذاتی این گروه، مناظر طبیعت بدون شک درین گرایش نقش عمده ای زی کرده است.

ادیان میترا و زردشت از روی تعلیمات پاکیزه، در فکر ایرانیان تأثیر عمیق گذاشته اند. مهربانترین و نیرمندترین منظره روشنائی و جمال است. آتش در

دین زردشت، مقام بزرگی دارد. ایرانیان آن را همواره در خانه ها و در آتشکده ها روشن نگه میداشتند. روشنائی و نور، برای جمال پرستان، معنی و کشش خاصی دارد در حالیکه کینفر عادی در آفتاب، و آتش غیر از نور و حرارت چیز دیگری نمی بیند. سرزمین ایران، باستثنای خلالت شمالی، بیشتر خشک و سنگلاخ است و فرسنگها زمین از سبزی و درختکاری عاری است. اما چون بد بکده ای یا شهری میرسیم اجتماعی بچشم میخورد. آنها در خانه های شان با نچ میکارند، جو منی میسازند و گلها را چه در گلدان و چه در باغچه با سلیقه خاص خود می رویانند. تابستان، افراد خانواده دور حوض جمع می شوند، از سبزه باغچه لذت می برند و با گلها انبساط میکنند و وقتی را با خوشی بسر می برند. معمولاً ایرانیان خوش ذوق و خوش سلیقه، اوقات بیکاری را لب جوی ها و میان باغ و بوستانها سپری میکنند، شعر می سرایند، آواز میخوانند، مصائب روزگار را با استشمام بوی بهار و نوازش نسیم از خود دور می سازند. بنینده خارجی با نگاهی عمیق باین عوامل بخوبی درجه جمال گرانی این مردمان درک میکند. ذوق زیبایی، این مردمان جمال پرست را بقدری تحت تأثیر خود قرار داده است که شاعر ایرانی، حتی در مرثیه ها نیز، که در رثاء عزیز می و یا شخص مهمی سروده باشد از آوردن منظره های طبیعت احتراز نمی کند. این دو رباعی را ملاحظه بفرمائید.

۱. از رفتن شمس از شفق خون بچکید
 مرد روی بکند و زهره گیسو برید
 شب جامه سیاه کرد در آن ماتم و صبح
 بر زد نفس سرد و گریبان بدرید
۲. در ماتم تو دهر بسی شیون کرد
 لاله همه خون دیده در دامن کرد
 گن برب قبا ی ارغوانی بدرید
 قمری نمد سیاه در گن کرد

شعر در نظر شاعر ایرانی تنها وسیله القاء اندیشه نیست بلکه مانند کده

است که با اندیشه و زیبایی های طبیعت آسوده می باشد. بنا برین و کما بر هیچ وجه
آگاه نیست که زیباییهای عالم ظاهر را از شعر خود متارکه بدهد. این عمل برای
وی غیر طبیعی میباشد.

باید در نظر داشت که سنت در رشد و تذهیب دادن یک تمدن پربایه
نقش مهمی را ایفا میکند. از دیرباز، شاعران چهره دست و هیزمند، مثل خواجه
حافظ شیرازی با سنت زیبایی شناسی آشنا بودند. نزل راسدی با روح کمال
رسانند ولی پیش از وی هم، شاعرانی بودند که در جنبه های جمال پرستی راهی برایش
گشوده بودند. و چون کار به حافظ رسید، سنتی محکم و استوار که معمار بزرگ آن همان
شیخ اجل بوده است، در نزل فارسی رواج یافت. اما فقط سنت کافی نیست. سنت
مثل همیشه های درخت می باشد که درخت را استوار نگه میدارد ولی زیبایی
درخت بسته بشاخ و گل و شکوفه ظاهر آن است. سنت باید چیزی بلطافت و
نزاکت و زیبایی زندگی بیفزاید، تا زندگی، با همه خوبی و دلکشی های خودش، برای ما
جلوه کند.

بعد از جستن علی چند برای نفوذ حس زیباشناسی در روحیه قوم ایرانی، اینک
بر حافظ جمال پرست می پردازیم:

هم ترین چیزی که در باره نوازه شیراز بخاطر می رسد و باید آن را نکته اوج از
جمال پرستی وی دانست، این است که در اندیشه های وی آمیزشی لطیف از زیباییهای
آسمان و زمین موجود است. چنانکه برای او نمود کردن جمال آسمانی، وی زیباییهای
زمین را، که موجب الهام وی میباشد، اساس قرار داده است. مسلم است که حافظ
شاعر آسمانی بود، ولی جای تامل نیست که حافظ روی همین عالم ظاهر، مخصوصاً در وطن
نمود، با محبوبی از همین گوشت و پوست که ما داریم، عشق ورزیده است. آن معشوقه
چه شاخ نبات مفروضه ای بوده باشد و یا جمال طبیعت که در اندیشه های وی
تجسم یافته است:

خبر دل شنفتنم هوس است حال دل با تو گفتم هوس است
از رقیبان، نهفتنم هوس است طبع خام بین که قصه فاش

شب قدری چنین عزیز و شریف با تو تا روز نخستتم هموس است
 وه که دردانه ای چنین نازک در شب تا سرسختتم هموس است
 ای صبا! امشبم بدو فرمای که سحر که اشکفتتم هموس است
 و زمین معشوق زمینی حافظ را بسختگویی دادار نموده و کلک شغفش را آماده
 برای کشیدن نقش های مراد، میساخته است
 سه بیل از فیض گل آموخت سخن در هر نبود

این هم قول و غزل، تعبیه در منقارش
 کلک مشاطه و منغش نکشد نقش مراد

هر که اقرار بدین حسن خدا داد نکرد
 حافظ خودش را در جمال طبیعت بقدری در آمیخته بود که مانند صوفیانی، که مقام
 روح معرفت الهی را دریافته، مشاهده از همه اوست میکنند تماماً جمال و ستر تا سر
 زیبا گشته بود، چنانکه در جمال طبیعت قایل بر بر بندگی آن نبود و مانند قطره ای که
 در آبهای بیکران دریا تحلیل رفته از احساس وجود مستقل، بی نیاز می باشد،
 وجودی از موجودات عالم طبیعت شده بود.

چنان پر شد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم
 اینکه من در جستجوی او ز خود فارغ شدم کس ندیدت و نبیند مثلش از هر سو بین
 و همین است که در منظر عالم، سپید و سیاه برای وی هیچ اهمیتی نداشت و
 در نظری همه چیز از منظر طبیعت، زیبا بود:

نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش
 که من این مسئله بی چون و چرا می بینم
 آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
 چشم میگون، لب خندان، دل خرم با اوست

کلمه عشق که حافظ آن را در اشعار خود بیشتر بکار برده، وسیله ای برای
 از احساسات جمال پرستی وی می باشد، زیرا چنانکه گفتیم، حافظ، اسات الهام
 حق را از مناظر طبیعی و یا از جمال کائنات گرفته است و این کلمه را از روز اولی پادشاه

برزه بود :-

در ازل پر تو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیداشد و آتش بهمه عالم زد
بودم آنروز من از عایقه دور گشایم که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

و درین عالم زیبا، برای برست آوردن همین میراث از دست رفته را، تلاشها
میکرده است. چنانچه سعی و کوشش همه آنهایی را که بعنوان عاشقان جمال و نبال
زیبائی میروند، از نظر تحسین نگاه میکند و این چنین اشخاص را فنا ناپذیر قرار
میدهد و در توصیف و ستایش آنان، که خود نیز در صف آنان قرار گرفته است،
یکسوز افتخار و عظمت را حس میکند. این افتخار و عظمت عالمگیر، از کلمه "ما" که در
شعر درج ذیل بکار برده، در برابر چشم ما جلوه میکند:

هرگز نبرد آن که دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جبریده عالم دوام ما

اگر درین شعر کمی فکر کنیم خواهیم دید که خود حافظ بین منظر طبیعت منظری
بوده و مانند خود جمال طبیعت، و بهمین جهت مرگ را بمبارزه طلبیده
است. درست است که حافظ از خطر مرگ آزاد نبوده چنانچه در وصل نیز ازین
دغدغه آسودگی را نداشت:

بلبلی برگ گل خوشترنگ در منقار داشت

و در آن برگ و نواخوش ناله های زار داشت

صبحدم مرغ چمن با گل نو خاسته گفت

ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شگفت

ولی وی جمال پرستی و خرق زیبائی را تنها وسیله ای برای فایق آمدن براندو
مرگ میدانست. وی در هر حال و از هر حیث، نه فقط زیبائی منظر هر عالم را مشاهده
میکرد، بلکه این زیبائی را میخواست تافته سر کشد. حتی اگر شراب هم میخواست بنوشد
بایستی آن شراب آسینخته با عکس جمال و روی محبوب باشد.

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما
در مجلس صبحی دانی چه نوش نمایم عکس هزار ساقی در جام می فتاوه

اگر پیانی بدلدار میخواهد بفرستد، بخلاف آنها نیکه شخص نام بر یا بدید و یا
 کبوتر را بعنوان قاصد بکاری برده اند، حافظ، بیشتر از باد صبا، که غیر از آن در
 نظرش قاصدی در نهایت لطافت و زیبایی و موجودی نامرئی، موجود نیست، طلب
 استمداد نموده است.

احساسات شورانگیز جمال پرستی، حافظ را در مجسمه واحد رنجیده بود که از چند
 هنرهای زیبا ساخته شده باشد. میدانیم که عاشقان هنرهای زیبا، در یکی از هنرها
 کسب کمال میکنند. یکی نقاش میشود و آن دیگری موسیقی دان. یکی مجسمه ساز و
 دیگری شاعر. ولی در وجود حافظ، ما سه تا شخصیتها را بر حسب هنرهای و مجزاً را در می
 یابیم. حافظ شاعر، حافظ نقاش و حافظ موسیقی دان. چنانکه از اشعار شیوای
 وی بنظر میرسد، حافظ، موسیقی دان چیره دست هم بوده است و همین سبب در
 برابر اغلب شاعران ایرانی اشعار وی از صدای قانون و ریاب، آواز چنگ و نی،
 صوت چغانه و کمانچه، زمره، بربط و ساز، نغمه، سطرپی و سرود و سماع، در گوش ما نین
 می آفتند و بارها خودش را حافظ خوشخوان، حافظ خوشگوی، حافظ خوش لہجہ و
 خوش آواز گفته است. از نظر اهل ذوق و صاحبان بصیرت پوشیده نیست
 که شاعری غرق در جمال محبوب خود که زیبایی وی در درون آن عاشقی دیوانه و
 دلباخته مانند شیر تحلیل رفته که بدر رفتن آن فقط با جان سپردن امکان پذیر است
 در چه مقامی از شور و جذب و وجد و حال قرار گرفته باشد. احساس آتشین جمال
 طلبی حافظ، که تا حد دیوانگی بوده است و گاهی در صورت موسیقی، وقتی در صورت
 پرده های نقاشی و گاهی در قالب اشعار شیرین و عارفانه بروز کرده است.
 حافظ ما را در مطلع کم نظیر یکی از غزلهای بسیار شیوای خود، در برابر چشم ما
 مجسم میکند:

زلف آشفته و نوحی کرده و دندان لب و دست
 پیر من چاک و غز لخوان و صراحی درد دست
 پس شکی نیست که حافظ اشعار خود را همراه با آهنگ تار در لہجہ خاص شیرین

می سروده و دیگران را هم وادار بگوش دادن آن می نموده است می بینیم که تعداد
بسیار کم از غزل‌های وی بسیار نزدیک بموسیقی و بعضی از آنها واقعاً قابل
و دین با آواز دف و نی همراه بدست زنی و پایکوبی می باشد - مثلاً :

۱- مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد

۲- بیاتما گل بیفتانیم و می در ساغر اندازیم

۳- مدام مست میدارد نسیم جعد گیسویت

هنر رقص که ملازم موسیقی است نیز بجهت آن رکن لازم و جمال پرستی، در حافظ
بیانشناس ما وجود دارد - زیبایی نقش بند بهای صنم چنان این هنر مند سحر کار
نیفته جمال را تحت تأثیر عمیق قرار داده بود که در عالم ذوق زدگی و مستی و بنجود
نیزه نمود، وی را در صورت یک رقاص عاشق پیشه مشاهده میکنیم که در برابر
بلبلی و بوقلمونی عالم ظاهر و جمال محبوب، نه فقط اینک حالت رقص به وی دست
بیداد بکنه طبیعت را نیز در برابر زیبا بهی و می غرق در رقص میدیده است :

سه چنان در سوز من سازش اثر کرد که بی رقت ندیدم هیچ شی را

یار ما چون گیرد آهنگ سماع قدیان در عرش دست افشان کند

این هم اشعار می چند را جمع به حالت رقص زدگی حافظ :

سه در آسمان نه عجب گز ز گفته حافظ سرود زهره برقص آورد میجا را

بر سر تربت من باهی و مطرب بنشین تا ببوی زخدر رقص کنان بر نیزم

آتشی در دل دیوانه ما افکندی که چو گردیم همیشه بهوایت رقص

بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری سر بر آرد ز گم رقص کنان عظم میم

ایگونه احساسات و عواطف پر شور، ابیات حافظ را آهنگی طرب آگیز و وزنی

جسته بخشیده است و بعلت تازگی و شگفتگی، صفا طراوتی که در نتیجه آن تنگی

موزیک و در عین حال ملو از مستی عرفانی و الهام بخش، سراسر سرودهای وی را

زا گرفته است، دیوان این شاعر و عارف کم نظیر، مایه زیب و زینت خانه هر ایرانی

جمال پرست می باشد و بهر ادب دوست ایران، چه از کشمیر، که بنده خود از آن

یار هستم، و چه از سمرقند یا چه از نقاط دور دست عالم، ازان الهام میگیرم :

بشعر حافظ شیراز میگویند و میرقصند سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

پرستش زیبائی عالم صنوع، حس نقاشی حافظ را بحد اعجاب آوری برانگیخته
 و ازین لحاظ نیز عظمت حافظ بیشتر روشن میشود که وی اندیشه های خویش را
 با عواطف درونی خود پیوندناگستنی داده و آنها غیر قابل تفکیک نموده است نظر
 شخصی بنده این است که حافظ درین خاصیت شعر، بی همتا است و بعقلت همین
 خاصیت یعنی بهم آمیختگی اندیشه و عواطف، شعرهایش مانند پرده های نقاشی
 که در عین حال دارای حالت رویائی میباشد، جلوه میکند. غریبی شیوا بمطلع ذیل
 تا بلوی کاملی است از نقاشی:

سحر بیوی گلستان دمی شدم در باغ
 که تا چو ببل بیدل کنم علاج دماغ

و یا این چند تا شعر را ملاحظه بفرمایید:

بنفشه طره مفتول نمود گره می زد صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
 بچمن خزام و بنگر بر تخت گل که لاله بر ندیم شاه ماند که بکف چراغ دارد
 گذار کن چو صبار بنفشه زار و سبین که از تطاول زلفت چه سوگوارانند
 احساسات پر شور و عواطف همجان آنگیز و حرارت آمیز زیبا طلبی و جمال
 شناسی، حافظ را از تجربه آوردن علامات و کنایات در اشعار خویش، گذرانیده
 است. اما بطلت حس و شعور جمال شناسی کنایات و علامات غیر مانوس را اختراع نمود
 بلکه درین مورد نیز مواد خام از جمال طبیعت و نقش بندیه های زیبای عالم ظاهر کسب
 نموده و باین وسیله علاماتی که در شعر بکار برده مناسب و منع خاطر اندیشه و عواطف
 وی بوده است. اشعار خویش را از علامات، مانند آتش، لاله، رنگ، نور و روشنی
 آکنده و ترکیبات بکر و اعیل و در عین حال دلاویزی را ساخته که تمام دیرانش آلبو
 از زیبا بهای طبیعت بنظر می رسد. مثلاً: نور باده - شمع سعادت پر تو - تنور لاله -
 چراغ می - مشعله رسیح - شعاع جام - آتش گل - مرغول سنبل و غیره. حتی محبوب
 راز، بخلاف شعرای سنتی ایران که از ستمکاری محبوب در روزگار آن بهجران بی
 پایان، وی را بعنوان قصاب از آب در می آرند، حافظ معشوق خود را سر و صنوبر
 خرام - شمشاد خان پرور - تذر و خوشخرام - غزال رعنا - شهسوار شیرین کار - بت
 مشکین گلاره - پادشاه ملک و جاهت - نو گل خندان - شمع چکل - بت شیرین حرکت

شهادت قدان - گلبن جوان - رشخ گل رعنا - تازه گل - خسرو شیرین دهنان
و خوانده است -

حافظ در طلب زیبایی و جمال طبیعت، رند با ده گسار هم گردیده و هم در جستجوی
سازد، همراه با دهبیا، در مرغزارها، سبزه زارها و باغ و بوستانها دیوانه وار
نست - وقتی در گلگشت های مصفا و کنار آبهای زلال رگنا باد، بجز جستجوی
بب پرداخت و گاهی بکوه و بیابان سر میداده است - گاهی شیره و عصاره هر
گل را میمکیده و زحمت هر خار میکشیده و گاهی در هوای مشکبوی زکند مکان
سایار، ناله های دل بیقرار خود را با نسیم بازگو کرده است - گاهی دختر گلچهره ز
سینت آغوش، نمود نموده و وقتی در کاسه زر و قدح آئینه کردار، عکس جمال یار را
افته - هنگامی در باده گلزنک و آتش خواص، تصویر محبوب را مشاهده، و گاهی
ن چهارده ساله ای از مشتاقان بغل کرده است - و با این همه، این عاشق سر مست
یوانه جمال، هیچوقت از تماشا کردن زیباییهای طبیعت با دو دیده حیران ظاهر
سیر نشده است :

برین دو دیده حیران من هزار افسوس که بادو آئینه، رویت عیان نمی بینم
و همین است که از مرزهای زمین بیرون می جهد و میان فضائی عمیقی و بی پایان
سمانها میگذرد و سوسو مایه های افلاک پرواز میکند و اوج میگیرد تا آلهتهاب عطش
لی و سیرت درنی جمال پرستی را فرو نشاند - مرزهای حافظ از زمین تا درای آسمانها
سعه گسترش یافته و بهین علت حافظ در برابر ما در کسوت شاعر سحر کار جلوه
بکند که خودش در طلب جمال بقدری سرگشته و سرگردان است که شیفتگان وی
ی توانند او را گیر بنید ازند :

رموز مستی و رندی ز من بشنوند از حافظ

که با جام و قدح هر شب ندیم ماه و پرویم

جستجوی حافظ ما را با عالمی میکشاند که مشاهده آن ما را مسحور میکند و ما نیز بعنوان
وجودنا انان عالم رویایی، از خود بی خبر می شویم - گاهی ما را بتماشای عالمی و اودار
بساند که با وجود قیامت، همه جا بسز می شور یعنی از غیبت نهد، برجسته تر جلوه
یکند - مثلاً اشعار و سجع ذیل از غزلی واری و صنع رویایی، که در عین حال شاه اسب

و بانشاط است، ملاحظه بفرمائید. این اشعار را فقط میتوان حس کرد. معانی و تشریح آن از حیرت امکان بیرون است.

در سرای مغان رفته بود و آب زده نشسته پیر و صمدانی، شیش و شاب زده
 سبکشان هم در بند گیسوی لبته مگر دلی ترک که پیر بر سحاب زده
 شعاع جام و قدح زده، پوشیده انداز بنجیگال زده، آفتاب زده
 ز شور و عریبه شاهان شیرین کار سشکر شکسته، سمن رنجیده، رباب زده
 زبان و بیان این شاعر پرستار زیبایی و جمال چون بمنتهای لطافت می رسد
 به هنر تبدیل می شود و غیر هنری، گویا چشمه ساریست که زیبایی و جمال را به سوز و آ
 میکند. زبانش دارای شگفتگی بهار فروردین و بیانش صفای ماه معین است.
 من در اشعار این روشنگر جمال، هیچ آرایش و پیرایش مصنوعی نمی بینم.
 آرایش هنری است که آن را می شود کسب نمود ولی کلام حافظ، دلبری است که
 با حسن خدا داد آمده است و شاید همین علت در سر اسر منظومات حافظ زیبایی
 و جمال طبیعت پراکنده شده است. تفوق جمال پرستی در رنگ و بی حافظ مانند
 رطوبت باد سحرگاہی است که در شاخ گل سرایت کرده باشد. کوشش حافظ
 برای وجود آوردن این غلبه و تفوق، کوشش ارادی نبوده است بلکه این جزوی
 بود از اندیشه و خاطر وی و سهمی بود از خمیر وجود او و چنانچه همین انگیزه وجود
 را بدون خود آگاهی و بطرز غیر شعوری بیان نموده است:

در پس آئینه، طوطی مسفتم داشته اند

هر چه استاد ازل گفت، همان میگویم

حافظ، طلب جمال را غایت نهایی هستی خویش میدانسته است:

حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود قدمی نه بود اعش که روان خواهد شد

راهرو منزل عشقیم و ز سر حد عدم تا با اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

جمال، بقول شیلی، حقیقت است و حقیقت جمال. ابراز احساس جمال

پرستی واقعی، مقتضی آن می باشد که عاطفه و آرای حقیقت باشد و اندیشه

جهانی و احساس، قوی و موثر باشد. آمیزش این هر سه مختصات در حافظ، بعقل

جستجوی و تجسس برای جمال و زیبایی، روشن تر و برجسته تر می باشد و از لحاظ

این خصایص، کلام حافظ دارای مقامی است که مردی حافظ شناس و صاحب نظری جمال پرست، کلام حافظ را از آهنگ رقص آفرین و ویژه آن، که همه جا بنظر میرسد، می شناسد.

حافظ اجزای وجود خود را در جمال طبیعت حل کرده بود و بعنوان جزوی از آن، نه فقط پرستش کننده رنگینی های عالم طبیعت بود بلکه خود نیز جمال را خلق می نمود. حافظ بطرز های گوناگون، وجود خود را در عالم زیبایی طبیعت جسته می نمایاند. وقتی چون در نتیجه رنجستگی در راه جستجوی بی پایان هدف خود، گردی از حزن و ملال بخاطر وی می نشیند، و یا جمال و زیبایی موقتا از نظر وی پنهان میشود، در دوران این فاجعه نیز، دل نامراد خویش را توصیه میکند تا انگیزه جمال پرستی را رها نهد و بدین ترتیب، جمال را خلق می کند و احساسات خود را با بزرگیهای اندیشه و وجدان، شناسا می سازد تا ابرهای سیاه حزن و ملال، جای روشنی و نور جمال در قلب این شاعر حساس و نازک طبع، نگیرد و حافظ، برای خلق نمودن جمال نیروی مرموزی را داشته و بدین سبب آدم، مومن بداشتن قلبی زیبا و اندیشه و نگاه قشنگ و عالی وی می شود. در حالت فاجعه انگیزه جمال پرستی را بدینگونه بهبود میدهد:

| | |
|--|---------------------------------|
| چتر گل بر سر کشتی ای مرغ خوشخوان غم مخور | گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن |
| زمان زمان کنم از غم چو گل گریبان چاک | نفس نفس اگر از یاد نشنوم بویت |
| کین اشارت ز جهان گذران ما را بس | بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین |
| کنم چاک از گریبان تا بدامن | چو گل هر دم بیادست جامه بر تن |
| بنفشه زار شود تر بهتم چو در گذرم | چنین که در دل من داغ زلف کشت |

در نتیجه همین جمال پرستی سروده های حافظ تا بلوی قشنگی است از صورت معنی، و بدین سبب این شاعر صورت گر شعر فارسی را تمثلهای بی مانندی عطا نموده که شرح و بسط آن خارج از حوصله این مقاله می باشد.

گفتیم که حافظ برای ابراز عواطف آتشین و احساسات شور انگیز خود، مواد خام را از جمال طبیعت فرا گرفته و در قالب نفاذ خویش، بلکه ابعا جز تخیل، آن را بصورت علامتهای اندیشه و وجدان در آورده است. علامت اندیشه، عمل

زمینی وی، و علامت وجدان عمل آسمانی و یا ماوراء طبیعی وی میباشد و در هر دو حالت در جستجوی حقیقت و جمال و زیبایی و صداقت می بوده است. این جمال و زیبایی که آن را در زمین و آسمانهای حقیقت و بر پایه های همین عمل دوگانه استوار بوده، غایت نهائی و هدف مقصود وی بوده است. گاهی برای مشاهده حق و حقیقت ما را از ماورای آسمانهای برود و در صغیر بام عرش که بگوش وی طنین تن اندازد، ما را سلیم و شریک می سازد.

من آن مرغم که هر شام در سحرگاه ز بام عرش می آید صغیرم
 و گاهی برای لذت بردن از رنگینی منظرهای متنوع عالم موجودات، ما را از صدای موزون گل و گل و سرو و سمن و چام و یاده آشنا میگرداند در تجسس جمال و زیبایی، آمیزشهای چنین عالی و هم آهنگ و کامل منظر پرستی و باورائیت، در هیچ شاعر دیگر ایرانی وجود ندارد.

با وجود این همه که در بالا گفتیم، درک معانی در ابیات حافظ کاری بس صعب است. در مورد شش بیت متعدد ابیاعادی وی می توان گفت که

فکر هر کس بقدر همت اوست
 ادراک نمودن شخصیت عظیم هر هنرمند و شاعر بزرگ، مثل نوابه حافظ آنچه که بوده است بسی دشوار است و بنده درین مقاله ادعائی ندارم و من در باره حافظ می گویم که حافظاً!

ترا، چنانکه تویی، هر نظر کجا بیند
 بقدر بینش نمود هر کسی کند ادراک